



جلسه: ۱۶
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی

یکی از مواردی که پرداخت آن در شرائطی بر حکومت اسلامی لازم است، دیه قتل خطئی است که مباحث اصلی این بحث در جلسات پیشین مطرح گردید.

از مباحث مرتبط با قتل خطئی، مواردی است که از حکم قتل خطئی استثنا شده و در آنها پرداخت دیه لازم نیست. در این مجال به این بحث پرداخته می شود.

الف: قتل خطئی مسلمان در دار کفر

اولین موردی که از حکم قتل خطئی استثنا شده و در آن پرداخت دیه بر هیچ یک از جانی، عاقله او یا حکومت اسلامی لازم نیست، قتل خطئی مسلمان در دار حرب است؛ لذا اگر مسلمانی در دار حرب، مسلمان دیگری را به صورت خطئی به قتل برساند، از اکثر فقها نقل شده است که در این صورت، اساساً دیه واجب نمی شود. قائلین به این نظریه مدعی شده اند که حتی در فرض قتل عمد یا شبه عمد نیز قصاص و دیه ثابت نمی شود. در مقابل اکثر فقها، ابن ادریس به مخالفت پرداخته است.

قائلین به استثنای قتل مسلمان در دار حرب، به آیه ۹۲ از سوره مبارکه نساء استدلال کرده اند که در آن آمده است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُقْتَلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا
فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ
تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

در ابتدای این آیه شریفه، به قتل خطئی اشاره شده است که فقها این تعبیر را حمل بر قتل خطئی اصطلاحی کرده اند که در آن جانی اساساً قصد قتل نداشته باشد، اما همان طور که در مباحث پیشین مطرح شد، محتمل است مقصود از قتل خطئی در این آیه، قتل خطئی اصطلاحی نباشد بلکه مقصود این است که مسلمانی، مسلمان دیگر را به تصور اینکه کافر حربی است، به صورت عمدی به قتل برساند.^۱ در این صورت بر جانی لازم است که یک بنده را به عنوان کفاره آزاد کند و دیه مقتول را نیز به اولیای او پرداخت کند. در مقابل این فرض، قتل عمدی است که مسلمانی در عین اطلاع از مسلمان بودن او، به صورت عمدی به قتل برسد. در این صورت جزای قاتل جهنم است که خالد در آن خواهد بود. البته این قسمت از آیه شریفه محل استدلال نیست، اما دو احتمالی که در خطا وجود دارد، نسبت به ادامه آیه شریفه نیز قابل طرح است.

در ادامه آیه با استفاده از دو تعبیر «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ» و «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» به دو صورت دیگر اشاره شده است که این دو صورت محل استدلال است. تبیین این دو صورت منوط است که تعبیر «من» به همان معنای خودش باشد و یا اینکه به معنای «فی» باشد. در صورتی که «من» به معنای خودش باشد، برای حکم به خطائی بودن قتل، کافی است که آن مسلمان اهل طائفه ای باشد که کافر هستند و حتی اگر قتل خارج از دار حرب هم صورت گیرد، خطئی خواهد بود. اما طبق احتمالی که «من» به معنای «فی» باشد، قتل مسلمان واقعی در صورتی خطئی محسوب می شود که در دار حرب و در بین طائفه او که کافر هستند، رخ داده باشد. تبیینی که در ابتدای بحث مطرح

۱. این فرض ممکن است در مناطقی رخ دهد که قریب به اتفاق ساکنان آن منطقه کافر باشند و فردی به صورت پنهانی مسلمان شده باشد و برای حفظ جان، اسلام خود را اظهار نکرده باشد. در این صورت اگر تصور شود که کافر است و به قتل برسد، طبق این احتمال، قتلی که صورت گرفته، عمدی بوده است، اما بر اساس این آیه، در حکم خطا خواهد بود.



جلسه: ۱۶
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

شد، مبتنی بر این است که «من» به معنای «فی» باشد، و الا اگر «من» به معنای خودش باشد، کشته شدن مسلمان در دار حرب موضوعیتی ندارد بلکه صرف اینکه طائفه او کافرانی باشند که با مسلمانان معاهده ندارد، حتی اگر مسلمان در دار مسلمین کشته شود، بر جانی پرداخت دیه لازم نخواهد بود.

هر یک از دو احتمال که صحیح باشد، نکته مهم این است که نسبت به فرض اول و سوم بر جانی واجب است که علاوه بر آزاد کردن یک برده به عنوان کفاره، دیه نیز به اولیای مقتول پرداخت کند، اما نسبت به فرض دوم، صرفاً به پرداخت کفاره اشاره شده و پرداخت دیه بر جانی واجب نشده است.^۱ از طرف دیگر اگر مقصود از قتل خطئی که در این آیه به کار رفته است، به همان معنای اصطلاحی خود باشد، مفاد آیه شریفه موجب استثنای این مورد از حکم قتل خطئی می شود؛ چون در مورد قتل خطئی بیان شده است که باید به اولیای مقتول دیه پرداخت کند. البته نسبت به اینکه پرداخت دیه بر خود جانی، عاقله او یا حکومت اسلامی واجب است و ترتیب بین اینها اختلاف وجود دارد، اما اصل لزوم پرداخت دیه ثابت است، اما این آیه لزوم پرداخت دیه نسبت به مسلمانی که در دار حرب به قتل رسیده باشد و یا اینکه طائفه او کافر باشند را تخصیص زده است.

اما اگر قتل خطئی به این معنا باشد که جانی که مسلمان است، تصور کافر بودن مقتول را داشته باشد و او را عمداً به قتل رسانده است، در حالی که واقعا مسلمان بوده است، مفاد آیه شریفه این است که اگر در دار حرب بوده باشد و یا اینکه از مقتول از طائفه کافر باشد، پرداخت دیه لازم نخواهد بود. اما این معنا دیگر استثنا برای محل بحث نمی شود؛ چون فرض این است که در حال حاضر موارد استثنا شده از قتل خطئی به اصطلاح مشهور بیان می گردد، در حالی که طبق این احتمال دیگر خطای به اصطلاح مشهور نیست و خروج موضوعی رخ می دهد. البته طبق این فرض نیز می تواند به نحوی در بحث حاضر گنجانده شود؛ چون به قتل رساندن کافر به جهت کافر بودن او می تواند به صورت عمدی یا شبه عمد باشد. قتل شبه عمد به این صورت می شود که یک مسلمان سنگی را به سمت دیگری به تصور اینکه کافر است، پرتاب کند و قصد کشتن او را نیز نداشته باشد، اما اتفاقاً آن سنگ موجب کشته شدن او شود. در این صورت قتل خطئی شبه عمد خواهد شد که مباحث آن مطرح گردید که خطا، شامل شبه عمد هم می شود؛ چون در آیه، قتل صرفاً به دو قسم عمد و خطا تقسیم شده است. با این بیان حتی معنا کردن خطا به خلاف اصطلاح مشهور، موجب نمی شود که قتل مسلمان به تصور کافر بودن، از بحث استثنا شدن از قتل خطئی خارج باشد.

تاکنون استثنا شدن قتل مسلمان در دار حرب مورد بررسی قرار گرفت و روشن گردید که فقها قائل به عدم لزوم پرداخت دیه شده اند. در اینجا به عنوان احتمال قابل طرح است که ظهور آیه ۹۲ سوره نساء این است که در مقام بیان وظیفه خود جانی است و بر همین اساس در صورت اول و سوم که لزوم پرداخت دیه مطرح شده، پرداخت دیه بر عهده خود جانی ثابت می شود. اما در فرض دوم به لزوم پرداخت دیه اشاره نکرده است و لذا لازم نیست که جانی دیه پرداخت کند. اما این مطلب به این معنا نیست که پرداخت دیه توسط دیگران نیز لازم نیست. وقتی پرداخت دیه توسط حکومت اسلامی نفی نشود، با توجه به قاعده عدم بطلان خون مؤمن، اثبات می شود که بر حکومت اسلامی لازم است که دیه مقتول را پرداخت کند تا خون او باطل نگردد. بر این اساس اگرچه اکثر فقها این مورد را از حکم قتل خطئی استثنا کرده اند، اما بعید نیست که این مورد از حکم قتل خطئی استثنا نشود.

ب: تحقق قتل توسط کافر ذمی

مورد دیگری که استثنای آن از قتل خطئی محل بحث واقع شده، قتل خطئی توسط کافر ذمی است.

۱. عدم پرداخت دیه در این فرض به این جهت نیست که طائفه مقتول که مسلمان است، کافر هستند؛ چون صرف کافر بودن ورثه مانع برای لزوم پرداخت دیه نیست و دیه به امام علیه السلام می رسد. بنابراین عدم لزوم پرداخت دیه، نکته ی دیگری داشته است.



جلسه: ۱۶
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

در بحث قتل خطئی مطرح گردید که پرداخت دیه در مرحله اول بر عهده عاقله است و در صورتی که عاقله وجود نداشته باشد، طبق یک قول بر عهده خود جانی و در مرحله بعد بر عهده حکومت اسلامی ثابت می شود و طبق قول دیگر بعد از عدم وجود عاقله، بر عهده حکومت اسلامی ثابت می شود. اما در مورد کافر ذمی مطرح شده است که اگر مرتکب قتل خطئی شود، دیه بر عهده عاقله او ثابت نمی شود و لذا ابتدا باید خود ذمی دیه قتل را پرداخت کند و اگر خودش توان پرداخت نداشته باشد، نوبت به بیت المال خواهد رسید. در این زمینه ادعای عدم خلاف شده است و دلیل آن صحیحی ابی و ولاد است که در آن آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَيْسَ فِيمَا بَيْنَ أَهْلِ الذِّمَّةِ مُعَاقَلَةٌ فِيمَا يَجْنُونَ مِنْ قَتْلِ أَوْ جِرَاحَةٍ إِنَّمَا يُؤْخَذُ ذَلِكَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَالٌ رَجَعَتِ الْجَنَابَةُ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّهُمْ يُؤَدُّونَ إِلَيْهِ الْجَزِيَّةَ كَمَا يُؤَدِّي الْعَبْدُ الضَّرِيَّةَ إِلَى سَيِّدِهِ قَالَ وَ هُمْ مَمَالِيكٌ لِلْإِمَامِ فَمَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ فَهُوَ حُرٌّ^۱.

در این روایت به صراحت بیان شده است که بین اهل ذمه معاقله نیست و وقتی عاقله ملزم به پرداخت دیه نباشند، بر عهده خود جانی است و اگر خودش توان پرداخت نداشته باشد، منحصر بر عهده حکومت اسلامی خواهد بود. سند این روایت صحیح است؛ چون مقصود از ابی و ولاد، حفص بن سالم است که دارای توثیق است و وثاقت سایر راویان نیز روشن است. علاوه بر شیخ کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز این روایت را نقل کرده اند.^۲ بنابراین مطلب کاملاً روشن است و مشکلی در زمینه نیست.

ج: خطای قاضی

سومین موردی که از حکم قتل خطئی استثناء شده است، خطای قاضی در حکم به قتل است. به عنوان مثال قاضی فردی را محارب تشخیص داده و حکم به اعدام او بدهد و بعداً مشخص شود که به صورت حکمی یا موضوعی^۳ دچار اشتباه شده است و یا اینکه حکم به قطع عضو شخصی کند و بعداً مشخص شود که اشتباه کرده است. البته مقصود خطائی است که قاضی به وظیفه خود عمل کرده باشد و به تعبیر دیگر کوتاهی نکرده و مقصر نباشد.^۴

البته این بحث همان طور که می تواند در ذیل بحث قتل خطئی مطرح شود، در بحث عمد نیز قابل طرح است؛ چون خطا در صورتی است که جانی اصلاً قصد قتل نداشته باشد، اما قاضی عمداً دستور به قتل یا قطع عضو می دهد و بعداً خطای او کشف می شود؛ در نتیجه می تواند ذیل مباحث عمد مطرح شود، اما به جهت اینکه عمل قاضی با استناد به حجت بوده و در مورد او تعبیر خطا به کار برده می شود، می تواند ذیل بحث خطا نیز مطرح گردد تا مشخص شود که پرداخت دیه بر عهده خود قاضی است و یا اینکه بر حکومت اسلامی دیه واجب است و یا اینکه اساساً دیه در این فرض واجب نیست.

۱. وسائل الشیعة ۲۹: ۳۹۱.

۲. تهذیب الأحکام ۱۰: ۱۷۰؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۴۱.

۳. خطای حکمی در صورتی است که قاضی متوجه شود که در استنباط خود اشتباه کرده است. خطای موضوعی نیز این است که دو شاهد شهادت داده باشند و بعداً متوجه شود که عادل نبوده اند.

۴. در موارد تقصیر روشن است که پرداخت دیه بر خود قاضی لازم است.



جلسه: ۱۶
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

أدله

روایات مرتبط با بحث خطای قاضی عبارتند از:

الف: روایت ابومریم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:
قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ مَا أَخْطَأَتْ بِهِ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطَعَ فَعَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.^۱

بر اساس این روایت، خطای قضات اعم از اینکه مربوط به نفس یا اعضا باشد، بر عهده بیت المال است. سند این روایت تا ابومریم روشن است؛ چون وثاقت علی بن ابراهیم لاشک فیه است. در مورد ابراهیم بن هاشم نیز اگرچه سابقا تردید وجود داشته است، اما اکنون وثاقت او ثابت شده است و در این جهت مشکلی نیست. ابن فضال نیز مردد بین «علی» و «حسن» است که توثیق دارند و «یونس بن یعقوب» نیز همچنین است. تنها کسی که در اینجا محل اشکال است، ابومریم انصاری است که مقصود از او، «عبدالغفار بن قاسم» است که دارای توثیق است و لذا با توجه به ابن فضال، روایت موثقه بوده و قابلیت استناد دارد.

ب: روایت اصبع بن نباته

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ مَا أَخْطَأَتْ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطَعَ فَهُوَ عَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.^۲

دو روایت ذکر شده از نظر مضمون یکسان هستند و اختلاف بسیار اندکی دارند. بنابراین با دو سند به این مطلب اشاره شده است که یکی از آنها از امام باقر علیه السلام و دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. طریق شیخ صدوق در مشیخه به اصبع بن نباته این چنین است: «و ما کان فیه عن الأصبع بن نباتة فقد رویته عن محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - عن أبیه، عن أحمد بن محمد خالد، عن الهیثم بن عبد الله النهدي عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن ثابت، عن سعد بن طریف، عن الأصبع بن نباتة»^۳ از افرادی که در طریق شیخ صدوق قرار گرفته است، چند راوی محل کلام هستند و لازم است که وثاقت آنها مورد بررسی قرار گیرد. این افراد عبارتند از:

الف: محمد بن علی ماجیلویه

ب: پدر محمد بن علی ماجیلویه

ج: حسین بن علوان

د: عمرو بن ثابت

۱. وسائل الشیعة ۲۹: ۱۴۷.

۲. وسائل الشیعة ۲۷: ۲۲۶.

۳. من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۴۵.



جلسه: ۱۶
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

«محمد بن علی ماجیلویه» دارای توثیق خاص نیست، اما شیخ صدوق در هر جایی که نام او را ذکر کرده است، نسبت به او ترصّی داشته است. کما اینکه شیخ صدوق در مورد پدرشان و همچنین ابن ولید این روش را اختیار کرده اند. کثرت ترصّی توسط شیخ صدوق کاشف از این است که توجه خاصی به ایشان که استاد بلاواسطه اش بوده، داشته است و لذا اطمینان حاصل می شود که در نزد شیخ صدوق ثقّه بوده است. از طرف دیگر با توجه به اینکه واسطه ای بین شیخ صدوق و استادش وجود ندارد، حمل بر توثیق حسی می شود. در صورتی که اطمینان به وثاقت «محمد بن علی ماجیلویه» حاصل شود، مشکل روایت از این جهت حل خواهد شد.

در صورتی که «وثاقت محمد بن علی ماجیلویه» از طریق ترصّی شیخ صدوق اثبات نشود، راه حل دیگر این است که ایشان شیخ بلاواسطه و نفر اولی است که شیخ صدوق در مشیخه ذکر کرده است و شیخ بلاواسطه شیخ صدوق نیاز به توثیق خاص ندارد؛ چون وقتی شیخ صدوق، شخصی مثل اصیغ بن نباته را ابتدای سند خودش قرار می دهد، استفاده می شود که این روایت را از کتاب اصیغ بن نباته استخراج کرده است و یا اینکه آن را از کتاب یکی از واسطه های دیگر مثل کتاب «سعد بن طریف» یا «احمد بن محمد بن خالد» استخراج کرده است. در صورتی که از کتاب خود محمد بن علی ماجیلویه نقل کرده باشد، وثاقت او اثبات می شود. در صورتی هم که شیخ صدوق روایت را از کتاب دیگری نقل کرده باشد، با توجه به اینکه آن کتاب مشهوری بوده است، نیازی به سند و توثیق محمد بن علی ماجیلویه یا پدر او نیست کما اینکه کتاب کافی در عصر حاضر مشهور است و نیازی به سند برای کتاب کافی نیست. بنابراین عدم احراز وثاقت محمد بن علی بن ماجیلویه مضر به تمسک به روایات او نیست. البته احتمال سومی در باب نقل شیخ صدوق وجود دارد که شیخ صدوق روایت محل بحث را از کتاب محمد بن علی بن ماجیلویه یا راویان دیگر که در سند روایت هستند، نقل نکرده باشد بلکه از کتاب دیگری مانند کتاب کافی یا کتاب ابن ولید نقل کرده باشد و نکته نقل کردن او نیز اعتماد به این کتاب ها باشد. حتی در صورتی که این مطلب ادعا گردد، پاسخ این است که با نقل کردن شیخ صدوق مشخص می شود که روایت، سند دیگری هم داشته است که غیر از محمد بن علی ماجیلویه نقل کرده است. در نتیجه با حصول وثوق به صدور، روایت قابل تمسک خواهد بود.

راوی بعدی، پدر محمد بن علی است که مردد بین «علی بن ابی القاسم» و «علی بن محمد بن ابی القاسم» است. در این زمینه اختلافی بین شیخ صدوق و مرحوم نجاشی وجود دارد. مرحوم صدوق در موارد متعددی از تعبیر «محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - عن عمّه محمد بن ابی القاسم» استفاده کرده است.^۱ بر اساس تعبیر شیخ صدوق، «محمد بن علی بن ابی القاسم» می شود؛ چون محمد بن ابی القاسم عمومی محمد بن علی ماجیلویه است و پدرش نیز علی بن ابی القاسم می شود که همان «علی بن محمد بندار» است. بنابراین «علی» پسر «ابوالقاسم» می شود.

اما مرحوم نجاشی از تعبیر «محمد بن علی عن جدّه محمد بن ابی القاسم» استفاده کرده است که طبق این عبارت، مقصود از محمد بن علی ماجیلویه، «محمد بن علی بن محمد بن ابی القاسم» می شود و لذا «علی»، نوه «ابوالقاسم» می شود. به نظر ما قول شیخ صدوق أقرب است؛ چون «محمد بن علی ماجیلویه»، شیخ بلاواسطه ایشان است و با او در ارتباط بوده است و شناخت بهتری نسبت او داشته است. علاوه بر اینکه شیخ صدوق از محمد بن علی، تعبیر «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ»^۲ نقل کرده است که از این تعبیر استفاده می شود که شیخ صدوق استظهار نکرده است که محمد بن ابی القاسم عمومی محمد بن علی ماجیلویه است بلکه به صراحت در کلام خود محمد بن علی ذکر شده است. بنابراین مرحوم نجاشی دچار اشتباه شده است که محمد بن ابی القاسم را جدّ محمد بن علی دانسته است.

۱. من لا يحضره الفقيه ۴: ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۶، ۴۶۵، ۴۷۸.

۲. الأما لي ۲۰۳، ۲۱۸، ۳۳۰، ۴۱۵، ۴۸۴، ۵۵۲.



جلسه: ۱۶
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: موارد استثنا شده از حکم قتل خطئی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

در صورتی که مقصود از پدر محمد بن علی، علی بن ابی القاسم باشد، مرحوم نجاشی علی بن ابی القاسم را ترجمه کرده و او را توثیق کرده است. با تکیه بر ظاهر ترجمه مرحوم نجاشی، در اینجا علی بن ابی القاسم ثقه خواهد بود. اما اختلافی وجود دارد که ترجمه علی بن ابی القاسم توسط مرحوم نجاشی، مربوط به همین عنوان است و یا اینکه «علی بن محمد بن ابی القاسم» مقصود بوده است که پسر عموی محمد بن علی محسوب می شود؛ چون فرض این است که محمد بن ابی القاسم، عموی محمد بن علی است و وقتی علی بن محمد بن ابی القاسم، پسر عموی محمد بن علی خواهد شد؛ چون نجاشی در ترجمه محمد بن ابی القاسم دارد که محمد داماد برقی بوده است و پسر محمد که علی نام داشته است، پسر دختری برقی بوده است. بنابراین علی بن محمد بن ابی القاسم می شود. در ترجمه علی بن ابی القاسم می گوید که ثقه است و در ذیلش دارد که علی نوه برقی است. این مطلب خالی از دو حال نیست. یا در ترجمه نجاشی علی بن ابی القاسم منسوب به جد خودش است و علی بن ابی القاسم را که عموی او بوده است را ترجمه نکرده و پسر برادر را را ترجمه کرده است و منسوب به جد کرده است و یا اینکه گفته شود که مرحوم برقی دو دختر داشته است که یکی را به پدر و دیگری را به پسر داده است. ابوالقاسم داماد برقی بوده است و از او پسری به نام علی داشته است و محمد هم که پسر او بوده است، داماد برقی بوده است و او هم پسری به نام علی داشته است. در این صورت هر دو مطلب واضح می شود، اما کسی که نجاشی ترجمه کرده است علی بن ابی القاسم است که او ثقه است و فردی هم که در روایت محل بحث وجود دارد، ثقه می شود.

در حال حاضر از نظر علی بن ابی القاسم مردد هستیم که ترجمه مربوط به علی بن ابی القاسم باشد، توثیق می شود و اگر علی بن محمد بن ابی القاسم مقصود باشد، توثیق نمی شود و نهایتاً به لحاظ توثیق خاص، مردد بین ثقه و غیر می شود.